

Investigating the Prefixes and Suffixes Linguistically and Grammatically in *Beihaqi's History*
Zahra Afsari¹, Maliheh Mahdavi²

بررسی زبانی و دستوری پیشوندها و پسوندها

در تاریخ بیهقی

زهرا افسری^۱، ملیحه مهدوی^۲

چکیده

Abstract

Abolfazl Beihaqi, the holder of valuable work titled "Masoudi's History/ Tariq Masoudi" beside his task on teaching and history-writing, has observed literary and grammatical techniques in his great work and beside it considered to wording and language developing. In this respect, "affixes" play most important role in constructing lexical and lingual compounds of Beihaqi's History. Affixes have these capability and efficiency in Persian Language to place along with other words and create new vocabularies and by such partial establishment beside other vocabularies, remove some additional descriptions from language, lead to brevity and speech distinctness and add to literary language power and attractions. "Affixes" are small components of language that although they have not a certain and clear concept and meaning, they can create novel words for announcing furthest meanings and most unexpected thought. One model can be examining and identifying these influent components in ancient literary works and familiarity with the way of their linkage to words for making novel words. Abolfazl Beihaqi is one of great contemporary prose-writers that finds well the important role of this components in speech and language and creates by their helping and by creating compounds and new interpretations a wondrous evolution in writing style of Khorasani era and even and subsequent eras and have remained special writing style.

Keywords: Language, Persian Gramme, prefix, suffix, Baihaqi's history.

ابوالفضل بیهقی صاحب اثر ارزشمند تاریخ مسعودی علاوه بر وظیفه دبیری و تاریخ‌نویسی، فنون ادبی و دستوری را نیز در اثر سترگ خود رعایت کرده و در کنار آن به واژه‌سازی و توسعه زبان پرداخته است. در این راستا «وندها» نقش بسیار مهمی در ساخت ترکیبات واژگانی و زبانی تاریخ بیهقی ایفا می‌کنند. وندها این قابلیت و کارایی را در زبان فارسی دارند که با قرار گرفتن در کنار کلمات دیگر، واژگانی نو بیافرینند و با همین استقرار جزئی خود در کنار دیگر واژگان، برخی توضیحات اضافی را از زبان حذف کنند، موجب ایجاز و رسایی سخن شوند و به قدرت و جاذبه زبان ادبی بیفزایند. «وندها» اجزای کوچکی از زبان اند که هر چند به تنهایی معنا و مفهوم مشخصی ندارند، اما با قدرتی که در آنها نهفته است، می‌توانند برای ابلاغ دورترین معانی و دست‌نیافتنی‌ترین افکار، واژه‌هایی بدیع خلق کنند. بررسی و شناخت این اجزای نافذ در آثار ادبی کهن و آشنایی با نحوه پیوند آنها با کلمات می‌تواند الگویی برای ساخت واژه‌های تازه در زبان توانمند فارسی باشد. ابوالفضل بیهقی یکی از نثرنویسان بزرگ زبان فارسی است که به خوبی به اهمیت نقش این اجزا در سخن و زبان پی برده و به یاری آنها با خلق ترکیب‌ها و تعبیرهای تازه تحولی شگرف در سبک نویسندگی دوره خراسانی و حتی پس از آن پدید آورده و سبک نوشتاری ویژه‌ای از خود به یادگار گذاشته است.

کلیدواژه‌ها: زبان، دستور فارسی، پیشوند، پسوند، بیهقی.

1. Masters' Degree Student in Islamic Azad University.

2. Assistant Professor of Persian Language and Literature Group, Islamic Azad University.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی.

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی (نویسنده مسئول).
ma.mahdavi2@yahoo.com

مقدمه

این نتیجه رسیده است که ابوالفضل بیهقی با توانمندی والای خود واژه‌هایی را انتخاب کرده که غیر از ساختار محکم از موسیقی زیبایی هم برخوردار است. یکی دیگر از پژوهش‌های ارزشمند درخصوص پسوندها و پیشوندهای زبان فارسی به طور اعم از مرحوم فرشیدورد است. او در کتاب خود با عنوان فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی، همراه گفتارهایی دربارهٔ دستور زبان فارسی (۱۳۸۶)، فهرست قابل توجهی از پسوندها و پیشوندهای زبان فارسی ارائه کرده است. با وجود این پژوهش‌های ارزشمند، پژوهش خاصی که به موضوع وندها در کتاب تاریخ بیهقی اختصاص داشته باشد، وجود ندارد و هر یک از این پژوهشگران تنها در بخشی از آثار خود به این موضوع پرداخته‌اند.

بحث و بررسی

خواجه ابوالفضل محمد بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ ه.ق) دبیر فاضل دربار غزنویان، نویسندهٔ تاریخ بیهقی یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخ و زبان و ادب فارسی است. غالب پژوهشگران ادب فارسی اعتقاد دارند که سبک نگارش بیهقی در این کتاب نمونه‌ای از بهترین روش ترسل فارسی و آثار منشیان درباری قرن پنجم هجری است (صفا، ۱۳۷۲: ۳۳۸/۱). وی واژه‌ها و ترکیب‌های شیرین و لطیفی را به خدمت گرفته که با بر ساختهٔ خود اوست یا هنرمندانه و با دقت برگزیده است. بیهقی به عنوان نویسنده‌ای توانمند و آگاه به زبان فارسی سعی کرده است در نگارش و تصنیف اثر خود از بهترین واژه‌ها که هم ساخت و چیدمانی

تاریخ بیهقی را نمونهٔ کامل بلاغت طبیعی زبان فارسی دانسته‌اند. بیهقی برای روایت تاریخ خود به گونه‌های ادبی و دستوری همچون واژه‌گزینی، موسیقی کلمات، ایجاز و اطناب، بیان و بدیع، توصیف، امثال و حکم، اندر زده‌ی، نقل وقایع و سایر فنون بلاغی توجه دارد و در هنرمندی‌های زبانی او، وندها به هنگام آفرینش واژگان جدید و سخت، نقش ویژه‌ای ایفا می‌کنند. تلاشی که ابوالفضل بیهقی برای استحکام و ماندگاری و زنده نگه‌داشتن زبان فارسی در این اثر از خود نشان داده، به اندازه‌ای قابل تقدیر و ستایش است که برخی از صاحب‌نظران و استادان ادبیات را بر آن داشته است که تحقیقات وسیعی دربارهٔ این کتاب انجام دهند. پرویز نائل خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی به بررسی انواع وندها و نقش آنها در آفرینش واژه‌ها پرداخته است.

خسرو فرشیدورد در مقاله‌ای با عنوان «بعضی از قواعد دستوری تاریخ بیهقی»، ضمن اشاره به برخی از موارد قابل تأمل دستوری در این اثر عظیم به شماری از وندهای رایج در این اثر و ساخت واژه با این وندها پرداخته است. سینا جهان‌دیده در کتاب متن در غیاب استعاره در تحقیق گسترده‌ای که دربارهٔ تاریخ بیهقی انجام داده به تمامی ابعاد و امکانات زبانی و ادبی این اثر عظیم پرداخته است و در بخش امکانات زبانی به مسائل دستوری کتاب اشاره بسیاری دارد. موارد بررسی شده در این کتاب شامل ساختمان جملات، واژه‌گزینی، بررسی پسوندها و پیشوندها، جایگاه فعل و آمیزش معتدل واژه‌های عربی با زبان فارسی است. وی در این بررسی به

دارند. در گذشته پسوند را به تنهایی و بدون الصاق به یک جزء معنی‌دار، بی‌معنی می‌دانستند و بر این باور بودند که همین جزء به ظاهر بی‌معنی، هر گاه با یک جزء معنی‌دار دیگر همراه شود، روی معنای پایه‌ای که به آن افزوده شده، تأثیر می‌گذارد؛ یعنی یا چیزی به معنای پایه اضافه می‌کند یا معنی آن را به کلی عوض می‌کند (کشانی، ۱۳۷۱: ۲). طبق نظر دستورنویسان قدیم وندها یعنی پیشوند، میانوند و پسوندها، واژگوهایی هستند که به ترتیب در اول یا وسط یا آخر تکواژها یا واژه‌ها می‌آیند و مفهوم جدیدی به آنها می‌بخشند و گاه، طبقه دستوری آنها را عوض می‌کنند. مثلاً «بی» که بر سر اسم می‌آید، آن را تبدیل به «صفت» می‌کند، چنان که در «بیکار» و «ی» که به آخر «صفت» می‌آید آن را به اسم تبدیل می‌کند، چنان که در «خوبی» (انوری، ۱۳۷۴: ۲۷۲). وندها را بر حسب اینکه در کجای واژه قرار گیرند به سه دسته تقسیم می‌کنند:

۱. پیشوند؛ پیشوند در زبان‌شناسی، تکواژ وابسته‌ای است که به آغاز واژه‌ای می‌چسبد و معنای واژه را تغییر می‌دهد.

۲. میانوند؛ میانوندها تکواژهایی‌اند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنخیت دارند، می‌آیند و از اجتماع آنها واژه جدیدی ساخته می‌شود. از قبیل «ا» در «لبالب»، «تا» در «سرتاسر»، — (نقش نمای اضافه) در «رخت‌خواب»، «و» در «گفت‌وگو»، و... (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

زیبا و خوش‌آهنگ و هم بار معنایی والایی دارند، استفاده نماید. آنچه ما را به خواندن این اثر ارزشمند مشتاق می‌کند، لذت هنری است که در سبک آن نهفته است. نثر بیهقی بی‌نظیر و فوق‌العاده استادانه و در عین حال روان و مؤثر است (بهار، ۱۳۷۰: ۶۹/۲؛ فروزانفر، ۱۳۸۳: ۳۰). در این کتاب همه جا موسیقی کلام با اندیشه و معنی سازگاری درخشانی دارد. همچنان که در گفتار، آهنگ سخن به اقتضای معنی متغیر است، بیهقی این نکته ساده ولی ظریف را دریافته و روحی پر تپش در نوشته خود دمیده است (یوسفی، ۱۳۶۶: ۸۲۷). او برای گسترش دامنه تعبیرات، ترکیبات و اشتقاق اسمی خود از امکانات زبانی مانند ترکیب‌سازی، واژه‌سازی، ترکیبات کنایی، مجازی، استعاری و حتی تشبیهی استفاده می‌کند. باریک‌اندیشی بیهقی در به‌گزین کردن واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات از دو جهت قابل بررسی است: یکی آن که آشنایی با معنی واژه‌ها و توجه به مورد استعمال آنها از یک طرف نویسنده را از به کاربردن مترادفات و کلمات زاید بی‌نیاز کرده و از طرف دیگر نثر را به صورتی زودوده، شیوا و بلیغ جلوه‌گر ساخته است (جهاندیده، ۱۳۷۹: ۵۱).

پسوندها و پیشوندها

بزرگ‌ترین واحد زبان، جمله مستقل و کوچک‌ترین آن واج است. بنابراین، نه واحدی کوچک‌تر از واج داریم و نه واحدی بزرگ‌تر از جمله مستقل. واحدهای زبان از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین عبارت‌اند از: ۱. واج؛ ۲. تکواژ؛ ۳. واژه؛ ۴. گروه؛ ۵. جمله؛ ۶. جمله مستقل (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۷). «وندها» نیز جایگاه ویژه‌ای در بطن این واحدها

جدید در کلمات غیربسیط به کار می‌روند این گونه کلمات را «شبه‌وند» می‌نامیم. مثلاً در فارسی کلمات «آباد» و «شاه» علاوه بر معنی اصلی خود در کلمات غیربسیطی چون «ولی‌آباد»، «سعادت‌آباد»، «شاهرگ»، «شاهراه» و جز آن به کار می‌روند و در این کلمات به ترتیب معنی «مکان» و «بزرگ» دارند (همان: ۲۵-۲۴). او در تکمیل بحث وندها از وندهای «مرده»، «سترون» و «زایا» یاد می‌کند. بدین ترتیب که «زبان فارسی در دوران باستان وندهای فراوانی داشته که در دوره انتقال به فارسی میانه غالب آنها یا از بین رفته‌اند یا با ریشه کلمات چنان جوش خورده‌اند که دیگر قابل شناسایی نیستند، مانند «ما» (ma) در «گاما» (ga-ma). در دوره فارسی میانه به دلیل از میان رفتن وندهای فارسی باستان و نیاز فارسی‌زبانان، وندهای جدیدی پدید آمد. این وندها یا از ترکیب وندهای کهن و یا از تبدیل کلمات ساخته شدند. در دوره انتقال فارسی میانه به فارسی نو بعضی از این وندها متروک شدند و گروهی باقی ماندند. در دوره فارسی نو نیز وندهای جدیدی پدید آمده‌اند که یا از تبدیل کلمات مستقل ساخته شده‌اند (باد، سان، دیس، کده، گون) یا از زبان‌های غیرایرانی چون عربی و ترکی به فارسی راه یافته‌اند (بُل، بلا، لا، باشی، لو) و یا از گویش‌ها و لهجه‌ها به فارسی وارد شده‌اند. در حال حاضر وندهای زبان فارسی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته‌ای را که یکسره متروک و فراموش شده‌اند «مرده» می‌نامیم، مانند «آ» در «آمدن». دسته دوم آنهایی هستند که هنوز معنی نخستین خود را حفظ کرده‌اند و از روی قیاس با کلمه‌های دیگر می‌توان آنها را بازشناخت،

۳. پسوند! پسوند، تکواژ وابسته‌ای است که به پایان واژه‌ای می‌چسبد و معنا و ذات واژه را تغییر می‌دهد. در دستور زبان پنج استاد بحثی از پیشوندها نشده و در آخرین بخش از کتاب به پسوند با عنوان «پساوند» اشاره رفته و آمده است: «مقصود از پساوند حروف مفرد یا مرکب است که به آخر کلمات افزوده شود و در معنی آنها تصرف کند. پساوند بر دو قسم است: مفرد، مرکب. پساوند مفرد آن است که شامل یک حرف باشد، مانند دانا و دوم. پساوند مرکب آن است که شامل دو حرف یا بیشتر باشد: تاجور، باغبان و... (قریب، ۱۳۶۳: ۱۲۲/۲-۱۲۱). «در اغلب زبان‌های جهان کلماتی وجود دارد که به اول یا آخر کلمات پیوسته شده، معانی مخصوصی به آن کلمه می‌دهند و به آنها «ادات» یا «وند» می‌گویند و اگر در جلو کلمات باشند پیشوند یا پساوند نام دارند و اگر در آخر کلمات درآیند به آنها پسوند یا پساوند گویند» (ناظمی، ۱۳۳۹: ۹۹).

خسرو فرشیدورد وندها را سازه مقید یا وابسته یا نامستقلی می‌داند که به تنهایی به کار نرود یا با سازه‌ها یا کلمات دیگری همراه باشد و با آنها کلمه تازه‌ای به وجود آورد (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۸۸). وی ساخت‌های ترکیبی و پسوندها را از لحاظ قدرت سازندگی آنها به سه دسته «فعال»، «غیرفعال» و «مرده»، و «بین‌بین» تقسیم کرده (همان، ۱۳۸۹: ۴۱) و از «شبه‌وند» نیز نام برده و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: «بعضی از کلمات به مرور زمان علاوه بر معنی اصلی خود معنی ثانوی پیدا می‌کنند و با معنی

لحاظ قدرت سازندگی آنها می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. فعّال: مثل «گر» و «ی» مصدری و نسبت.
 ۲. غیرفعّال و مرده: مانند «پا» در «پاتک» و «آ» در «آوردن».

۳. بینابین: مثل «ار» در «پرستار».

با وندهای فعّال‌ها می‌توان به طور نامحدودی کلمه تازه ساخت. مثلاً «ی» نسبت را می‌توان به صدها واژه چسباند و با آن صدها صفت تازه به وجود آورد، ولی با عناصر غیرفعّال و مرده و بینابین نمی‌توان چنین کرد و آنهایی که با این مواد ساخته شده‌اند، معنی روشنی ندارند. مانند: «فرآیند»، «رایانه» و «پدافند» و... (فرشیدورد، ۱۳۸۹: ۴۱). بیهقی با استفاده از ترکیب واژه‌های فارسی و به کار گرفتن پیشوندها و پسوندها به واژه‌سازی دست می‌زند. ترکیب‌سازی در واقع جزو امکانات زبان فارسی است، اما بیهقی از معدود نویسندگانی است که به سبب آگاهی از قاعده‌های دستوری، مهارت بهره‌گیری از آن را با خلاقیت خود به نمایش می‌گذارد. او تنها با پسوند «گونه» بیش از ۲۰ واژه ساخته است، مانند: «عاصی‌گونه»، «متربدگونه»، «خلق‌گونه» و... که برخی از آنها مانند «ترگونه» بسیار زیبا و در نوع خود کم‌نظیر است. همچنین با پسوند گاه واژه‌های چون «بهارگاه»، «چاشتگاه»، «گریزگاه» و... را ارائه می‌دهد و از این قبیل است ترکیباتی مرکب از «نیم» مانند: «نیم‌رسول»، «نیم‌عاصی»، «نیم‌کافر»، «نیم‌دشمن»، یا ترکیباتی با لفظ «فراخ» مثل: «فراخ‌حوصله»، «فراخ‌کندوری»، «فراخ‌سخنی»، «فراخ‌مزاح» و... (برای آگاهی بیشتر نک یوسفی، ۱۳۶۶: ۸۲۴-۸۲۱).

ولی برای ساختن کلمات جدید به کار نمی‌روند و این گروه را «سترون» می‌نامیم، مانند «پاد» در «پادزهر» و «اک» در «خوراک» و «پوشاک» و «یزه» در «پاکیزه» و جز آن. گروه سوم وندهایی هستند که از آنها برای ساختن واژه‌های جدید استفاده می‌شود و این گروه را «زایا» می‌نامیم، مانند «ی» در «خوبی» یا «دانایی» و «ه» در «روزه» و «پایه» و... (همان: ۸۳-۸۴).

در خصوص نقش و عملکرد وند در واژه‌ها، وندها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: «وندهای تصریفی»^۱ و «وندهای اشتقاقی»^۲. «وندهای تصریفی» نقش نحوی دارند؛ یعنی کلمه را برای ایفای نقش معینی در ساخت‌های نحوی پردازش می‌دهند و کاربردشان قیاسی است. به عبارت دیگر، با همه اعضای یک مقوله از کلمات می‌توانند به کار روند و کمتر استثنا می‌پذیرند، مانند: «ها» در «زن‌ها» و «ب» در «برو». «وندهای اشتقاقی» نقش واژه‌سازی دارند. به این معنی که واژه جدید می‌سازند و کاربردشان سماعی است؛ یعنی با همه اعضای یک مقوله از کلمات به کار نمی‌روند و تعدادشان از وندهای تصریفی بیشتر است. از نظر محل قرار گرفتن، در مقایسه با وندهای تصریفی، معمولاً به پایه کلمه نزدیک‌ترند و غالباً مقوله کلمه را تغییر می‌دهند، مانند «ناک» در «دردناک» و «گر» در «کارگر» (کلباسی، ۱۳۷۱: ۲۴-۲۳).

نقش «وندها» در ترکیب‌سازی و واژه‌آفرینی بیهقی ساختمان ترکیبی پسوند و پیشوندها را از

^۱Inflectional affixes

^۲Derivational affixes

در واقع، بیهقی به این راز بزرگ زبان‌شناسی پی برده بود که لازم است بسامد و قدرت معنایی واژه را افزایش داد و از زاویه‌های مختلف به درون واژه راه پیدا کرد و مهم محل استقرار واژه و کلمه است که در چه جایگاهی چه معنایی خواهد داد، نه خود کلمه (جهان‌دیده، ۱۳۷۹: ۵۹). به‌کارگیری واژه در معانی خاص و جدید نیاز به مهارت‌های کلامی و جسارت زبانی دارد. «اگر ما زبان معیار را زبان امروز بگیریم، تاریخ بیهقی از نظر زبان خودکار امروز، یک نوع انحراف از معیار است. امروز هیچ‌کس با زبان بیهقی و با موسیقی نثر او نثر نمی‌نویسد، پس همین انحراف التذاذ به وجود می‌آورد و می‌تواند ما را معطوف به خود زبان کند (همان: ۸۰-۷۹).

الف) بررسی پسوندها

۱. «-آور»: صمصامی در کتاب *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی* (۱۳۴۶: ۲۲۷) «آور» را در واژه «تکاور» پسوند اتصاف، به معنی بسیار و پُر (تکاور: بسیار دونده) و در واژه «تناور» در معنی بزرگ و کلان و درشت می‌داند (تناور: بزرگ‌تن). برای بیان موقعیت‌ها و ویژگی شخصیت‌ها، صفت‌های فاعلی مرکب مرخم بهترین نمودی است که گویای حال است و «آور» می‌تواند این معنا به خوبی القا کند. مانند ترکیب «گردن‌آور» به معنای پهلوان و دلیر: «و بگتغدی را فرمود که هزار غلام گردن‌آورتر زره‌پوش را نزد من فرست» (ص ۵۴۰). نیز به همین ترتیب است ترکیب «جگرآور» در معنای «نترس و پر دل و جرأت و باروحیه»: «و مادر حسنگ زنی بود سخت جگرآور» (ص ۱۹۹).

۲. «-ا»: بیهقی از مصوت‌های بلند جهت موسیقایی کردن و شورآفرینی در ساختار عبارت‌های خود استفاده کرده (جهان‌دیده، ۱۳۷۹: ۱۱۱) و پسوند «-ا» کمک شایانی به این امر نموده است. برای مثال در عبارت معروف کتاب، که از زبان مادر حسنگ است: «پس گفت: بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان» (ص ۱۹۹). «بزرگا» ترکیبی از صفت و وند است. «-ا» در این واژه وند کثرت و مبالغه و نشانه تعظیم و احترام است. «مردا» نیز ترکیبی از صفت و وند است و در این عبارت پسوند تعظیم است (شریعت، ۱۳۸۴: ۴۲۳). موارد فوق در خصوص این مثال‌ها نیز مصداق می‌یابند: «و بزرگا مردا که او دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست» (ص ۸۶) یا «صعبا فریبنده که این درم و دینار است! بزرگا مردا که ازین روی برتواند گردانید!» (ص ۴۸۴).

بعضی از این ترکیبات و عبارات اشتقاقی، از ماده مضارع با افزودن جزء «-ا» صفت فاعلی ساخته می‌شود. مانند «دانا» در عبارت:

«آن مرد کافی دانای بکارآمده پیش...» (ص ۳۱۷)، «و استاد رودکی گفته است و زمانه را نیک شناخته است و مردمان را بدو شناسا کرده» (ص ۸۷).

دو مثال ذیل نیز از دیگر موارد کاربرد پسوند «-ا» است به صورت ترکیب صفت با این پسوند: «بدیشان نُمایند پهنای گلیم تا بیدار شوند از خواب» (ص ۱۷۹)، «و پس فردا مرگ او را آشکارا کنیم» (ص ۵۱).

گاه این پسوند در یک کلمه مشابه تکرار می‌شود و منظور از آن تأکید و تکرار و شدت است: «و آویزان آویزان می‌رفتند تا دیه که در پای کوه بود.» (ص ۱۳۷). «و آنگاه برنشسته و خوران خوران به کوی عبّاد گذر کرده» (ص ۱۷۴). گاه در دو کلمه متفاوت اما مرتبط با هم، با حرف عطف «و» از یک دیگر جدا می‌شوند: «و دولت افتان و خیزان بهتر باشد» (ص ۴۹۰).

این پسوند هنگامی که با اسم خاص همراه شود، نسبت فرزندی یا نسبت مکان را بیان می‌کند، مانند: بابکان، دارایان، گرگان. در فارسی دری استعمال این جزء در نسبت خانوادگی متروک شده، اما در بسیاری از نام‌های خاص کهن یا جغرافیایی باقی است (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۴/۳). مانند: دیلمان، کرمانشاهان، و... در بیشتر این نام‌ها این پسوند از نظر تاریخی همان پسوند جمع است، ولی به تدریج معنی مکانی پیدا کرده است (صادقی، ۱۳۷۱: ۲۷). مانند: گرگان (ص ۱۱۰) و چغانیان و قبادیان و ختلان... (ص ۱۱۳-۱۱۲).

۵. «-انه»: این پسوند در دستور زبان سنتی به عنوان پسوند لیاقت، نسبت و شباهت شناخته شده است و اغلب به صفاتی که ویژگی‌های انسان را نشان می‌دهند و به اسم‌هایی که درباره انسان به کار می‌روند، ملحق می‌شود و صفاتی می‌سازد که برای توصیف اسم عمل‌ها و اسم‌های حالتی که دلالت بر حالات و اعمال و رفتار و روش انسان می‌کنند، به کار می‌رود (صادقی، ۱۳۷۲: ۲۴). «حاضران چون این سخنان ملکانه بشنودند، سخت شاد شدند» (ص ۷۰). «و آن به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه او را بپذیریم» (ص ۸۴).

۳. پسوند «-ار»: پسوند «-ار» در حقیقت همان پسوند «-تار» یا «-دار» در فارسی است که به ماده ماضی افزوده و از آن سه معنی حاصل می‌شود: الف) اسم معنی که حاصل مفهوم فعل را بیان می‌کند، مانند: گفتار حاصل فعل گفتن؛ ب) صفت مفعولی یا نتیجه اثر فعل بر مفعول، مانند: گرفتار، اثر فعل گرفتن بر مفعول؛ ج) صفت فاعلی، مانند: پرستار. این پسوند در پارسی باستان به صورت «-تر» وجود داشته است و در پهلوی (پارسیک یا فارسی میانه) به صورت «-تار، -دار» درآمده و کلمات بسیاری از ترکیب ماده ماضی با آن ساخته شده و قاعده تبدیل «ت» به «د» همان است که درباره پسوند مصدر نیز به کار می‌رود، مانند: رفتار، جستار، دیدار، نمودار و... (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۱۲/۲-۱۱۱). در تاریخ بیهقی از این دست شواهد بسیار است: زشت‌کردار و خوب‌دیدار (ص ۸۷) و نمودار (ص ۱۳۹) و...

۴. «-ان»: این پسوند از ماده مضارع فعل با افزودن پسوند «-an» صفت فاعلی حاصل می‌شود (ناتل خانلری، ۱۳۶۵: ۱۰۹/۲). پسوند «-ان» به بن مضارع افعال می‌چسبد و صفات فاعلی نشان‌دهنده حالت موقت است، مانند خندان یعنی با حالت خنده، در حال خندیدن. به همین سبب صفاتی که به این شکل ساخته می‌شوند، به عنوان قید حالت به کار می‌روند. این قیدها حالت یا عملی را نشان می‌دهند که همزمان با فعل اصلی جمله، در حال اتفاق افتادن است: «سخت نالان شد و بر شرفِ هلاک شد» (ص ۶۲). «و استادم خواجه بونصر مشکان سخت ترسان می‌بود و به دیوان رسالت نمی‌نشست» (ص ۹۰).

برمی‌آید، بسیار محتمل و نزدیک به واقعیت است که «وان» آن پسوند محافظت باشد (کزازی، ۱۳۸۶: ۱/۲۶۴): «و لشکر بر سلاح و برگستوان و جامه‌های دیبای گوناگون با عماری‌ها و سلاح‌ها به دورویه بایستادند با علامت‌ها» (ص ۲۹۳).

۷. «-بت»: «پسوند «-بد» از ریشه «-pati» پارسی باستان و «-پت/-بد» در فارسی میانه با مفهوم فرمانروا و رئیس در بعضی کلمه‌های فارسی بر جا مانده است» (خانلری، ۱۳۶۵: ۳/۳۲-۳۱). از دیدگاه «ایران کلباسی» bod یا badi وندی سترون است؛ در کلماتی مثل آذربید، سپهد معنی این وند محافظ یا مسئول است (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۲۶). تنها شاهد برای این پسوند در تاریخ بیهقی این مثال است: «وزین ناحیت تا جروس که درمیش بت آن جا نشستی ده فرسنگ بود» (ص ۱۳۶). «درمیش» گویا عنوان یا لقب شخص یا قبیله و سلسله پادشاهان محلی و جزء دوم کلمه هم که تقریباً روشن است به معنی رئیس و امیر چنان که در سپهد و باربد به کار رفته است (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۱/۳۱۰-۳۰۹).

۸. «-تاش»: پسوند «-تاش» در کنار پسوند «-تگین» در ترکی بسیار مرسوم است. «تاش» مانند پیشوند «هم» در زبان فارسی و در حکم پسوند اشتراک است. به عنوان مثال «خیلتاش» یعنی «همکار، هم‌خیل» و به معنی سپاهی که همه از یک خیل باشند و مرکب است از خیل به معنی طایفه و تاش پسوند شرکت» (همان: ۸۶/۱): «و مبشران مُسرع از خیل‌تاشان سوی غزنین فرستادند...» (ص ۴۵). «و سپاه‌سالارتاش و التون‌تاش حاجب بزرگ را و دیگر اعیان و مقدمان را بخوانید» (ص ۵۲).

۶. «-بان»: پسوند «-بان» پسوند نگهبانی و محافظت است که با اسم ترکیب می‌شود و صفت مرکب می‌سازد و مفهوم حافظ و نگه‌دارنده به کلمه می‌بخشد: «هر بار که برنشستی ایشان را میزبانی کردی» (ص ۱۳۲). «بومنصور دیوان‌بان را باز فرستاد» (ص ۱۷۶).

در مثال‌های زیر، پسوند «-بان» به معنی «ورزنده» و «دارنده» به کار رفته است: «بر این مادر مهربان رحمت باید کرد» (ص ۲۱۳). «اندرین بودند که دیده‌بانان که بر کوه بودند ایستاده به یکدیگر تاختند» (ص ۵۶۹).

شکل قدیمی این پسوند به صورت «-وان» (مانند پالیزوان و ساروان) و «-وال» نیز در تاریخ بیهقی کاربرد دارد. در عبارات زیر «پشتیوان» همان «پشتیبان» و «-وان» همان پسوند محافظت است: «و امیر یوسف را با فوجی لشکر قوی به قصدار فرستاد و گفت: پشتیوان شماست...» (ص ۲۵۱).

پسوند «-وال» به ویژه در واژه «کوتوال» نیز احتمالاً باید همانند «-وان» شکل تغییر یافته پسوند «-بان» در واژه‌هایی مانند نگهبان، پاسبان، باغبان باشد که وندی فعال و معنی آن محافظ است: «و سرهنگ بوعلی کوتوال گفته بود تا نامه‌ها نبشتند به اطراف ولایات بدین خبر» (ص ۴۶). (برای آگاهی بیشتر از معنا، ریشه و پسوند واژه «کوتوال» ر.ک: خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ج ۸۸/۱؛ شریک‌امین، ۱۳۵۷: ۲۰۴؛ میردیلیمی، ۱۳۷۳: ۳۱-۳۰؛ نفیسی، ۱۳۱۴: ۹۰۵). مورد دیگری که در بررسی وندها قابل ذکر است، واژه متروک «برگستوان» (پوشش و زره اسب در جنگ‌ها) است و چون معنای محافظت نیز از آن

ساخته است: «در روز شنبه هفتم ذی‌القعدة ملطفه رسید از بوالمظفر جُمحی صاحب برید نیشابور، نبشته بود که بنده این از متواری‌جای نبشت، به بسیار حیلت این قاصد را توانست فرستاد» (ص ۵۱۸). مثال دیگر: «امیر گرد بر گرد قلعت بگشت و جنگ‌جای‌ها بدید» (ص ۱۳۵). «همه لشکر در سلاح صف کشیده بودند از نزدیک سرای‌پرده تا دورجای از صحرا» (ص ۴۴).

۱۲. «چه»: پسوند «چه» نشانه تصغیر و گاهی اختصاص است و به آخر اسم ملحق می‌شود. مانند کوچه، مویچه و... به صورت «ژه» هم کاربرد دارد، مانند: مویژه (مژه) (انوری و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۸۳؛ نوبهار، ۱۳۸۹: ۲۷۶). «وی دست اندر زیر کرد و ازربند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بیست» (ص ۱۹۷). «پس امیر برخاست و به سرایچه خاصه رفت و جامه بگردانید» (ص ۴۷۲).

«حاجت بلگاتگین به در جامه خانه بود نشسته، چون خواجه بیرون آمد، بر پای خاست و تهنیت کرد و دیناری و دستارچه‌ای با دو پیروزه نگین سخت بزرگ بر انگشتری نشانده به دست خواجه داد» (همان: ۲۰۴). دستارچه به معنی دستمال کوچک است و وند «ار» در این واژه معنی نسبت دارد مثل واژه‌های زنگار و سالار (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۰۰).

۱۳. «دار»: پسوند «دار» ریشه فعل «داشتن» است و از اسم، صفت می‌سازد. مانند: دیندار و پاسدار (خانلری، ۱۳۶۵: ۳۵/۳). مثال از بیهقی: «در آن خلعت هر چیزی بود از آلت شهریاری» (ص ۵۲۳). این پسوند یکی از وندهای پرکاربرد بیهقی است؛ به طوری که او این واژه را اساس ساختن

۹. «تر»: پسوند تفضیلی «تر» که سازنده صفت برتری است، در تاریخ بیهقی بسیار دیده می‌شود: «هر کدام قوی‌تر و شکوفه آبدارتر و برومندتر...» (ص ۴۳). «و حاضرانی که بودند از هر دستی، برتر و فروتر...» (ص ۴۴). گاه این پسوند مکرر شده است: «که چنین چیزها از وی آموختندی که مهذب‌تر و مهترتر روزگار بود» (ص ۱۷۰ و ۱۹۱) و گاه به خاطر هم‌ریشه بودن مخرج «دال» با «تاء» پسوند «تر»، حرف ماقبل این پسوند حذف شده است، مانند: «بتر» (ص ۱۲۲) که همان «بدتر» است.

۱۰. «تگین»: «تگین» در ترکی یعنی «مانند» و برخی‌ها می‌گویند «تگین» به معنای «امیر و فرمانده» است. این پسوند گاه تنها به کار می‌رفت، ولی غالباً واژه‌های فارسی و عربی (به ندرت) و ترکی (در اغلب موارد) بدان اضافه می‌شد. مثلاً «شارتگین» و «نوشتگین» - که با واژه‌های «شار» (نوعی پارچه ظریف) و «نوش» (به معنای غسل) ترکیب شده‌اند. به عنوان نمونه نک: بگتگین (ص ۴۴) و علی‌تگین (ص ۱۱۲) و آسیغتگین (ص ۱۱۲).

۱۱. «جای»: بیهقی گاه به گونه‌ای غیرمنتظره واژه‌ای را در محور همنشینی جدیدی جای می‌دهد. در واقع، واژه‌ای را به قصد از محور جانشینی برمی‌گزیند و در محور همنشینی به نحو خاص خود ترکیب می‌کند (گلی‌زاده و...، ۱۳۹۱: ۲۷۷). به عنوان نمونه برای بیان موقعیت صاحب برید نیشابور ترکیب مکانی «متواری‌جای» را با گزینش واژه «متواری» از امکانات جانشینی زبان و ترکیب آن با پسوند مکانی «جای» به شکل چشم‌نوازی

کمین نشانند» (ص ۲۵۲-۲۵۱)، «تا شارستان مسجد آدینه که رسول را جای، آنجا ساخته بودند» (ص ۷۵).

مثال‌های نوع دوم: یعنی آنها که نام مکانی هستند به سبب فراوانی قوم و اشخاص ساکن در آن: «چون مکاتبت کردن با خانان ترکستان و عهد بستن و عقد نهادن...» (ص ۱۱۱-۱۱۰)، «و خانه آن ملک را به دست خویش ویران کردند و آن رفت از ایشان که در کافرستان بنرفتی بر مسلمانان» (ص ۶۴۷) و «پس چون از دبیرستان برخاستیم» (ص ۲۲۵) [دبیرستان: محل استقرار دبیران غزنوی].

توضیح اینکه در مثال‌هایی مانند «زاولستان»، «ستان» زاید به نظر می‌رسد، چه این کلمه بدون تفاوت معنی، بی‌پسوند نیز به کار می‌رود. ظاهراً پسوند در این کلمات (و کلمات مشابه همچون: کابلستان و لارستان) به قیاس با سایر جای‌نام‌های مختوم به «ستان» افزوده شده است، اما «هندوستان» از کلمه «هندو» نام مردم معتقد به هندویسم (آیین هندو) و پسوند مورد بحث ترکیب شده است و بدون آن کاربرد ندارد (صادقی، ۱۳۷۱: ۲۲).

مثال‌های نوع سوم: یعنی آنها که بر اسم زمان دلالت می‌کنند: «و ما قصد بلخ داریم این زمستان (ص ۸۵)؛ چنان که در بهار و تابستان ابر باشد» (ص ۱۱۹).

ابوالفضل بیهقی واژه شارستان را نیز به کار برده است: «در شارستان رتبیل فرود آمده...» (ص ۴۴). تا شارستان مسجد آدینه که رسول را جای، آنجا ساخته بودند» (ص ۷۵).

بسیاری از صفت‌های فاعلی مرکب قرار داده که معمولاً مناصب درباری و سپاهی و مشاغل خاص دوره غزنوی را در بر می‌گیرد. مانند: شرابدار (ص ۴۵)، رکابدار (ص ۵۱) و سیاه‌دار (ص ۵۸).

۱۴. «-دان»: «-دان» پسوند فعل مکانی و ظرفیت است: «چهار تاج زرین مرصع به جواهر و بیست طبق زرین میوه آن انواع جواهر و بیست دوکدان زرین جواهر درو نشانده» (ص ۴۹۵). «دو مجلس‌خانه زرین با صراحی‌های پرشراب و نقل‌دان‌ها و نرگس‌دان‌ها راست کردند» (ص ۲۳۴). نوع دیگری از پسوند «-دان» در تاریخ بیهقی است که نشان‌دهنده داندگی است. مانند: «کاردان» (ص ۳۵۹)، «معاملت‌دان» (ص ۲۳۶) و جز اینها.

۱۵. «-ستان»: این پسوند به اسم‌ها ملحق می‌شود و نشان‌دهنده مکانی است که مصداق کلمه پایه در آنجا به فراوانی یافت می‌شود. مانند بیدستان، کوهستان، گورستان و... به همین سبب نام تعدادی از مناطق، استان‌ها و کشورها با نام اقوام ساکن در آن جای‌ها با این پسوند ساخته شده‌اند. مانند: افغانستان، ازبکستان، ترکمنستان، و... (صادقی، ۱۳۷۱: ۲۲). گاه بر اسم زمان نیز دلالت دارد. مانند: زمستان و تابستان.

مثال‌های نوع اول: یعنی الحاق به اسامی‌ای که نشان‌دهنده مکان و کثرت چیزی در آن مکان است. مانند لاله‌ستان که نشانگر فراوانی لاله در منطقه‌ای است، یا لشکرستان و نیستان و... «میدان و همه دشت شابه‌ار لاله‌ستان شده بود» (ص ۴۹۳)، «محمد شارتگین و لشکرستان دیلم و...» (ص ۲۱۶)، «دو سه هزار سوار سلطانی و ترکمان در خرماستان‌هاشان

مردی سخت فاضل و نیکو ادب و نیکوشعر و لیکن در دبیری پیاده، در چپ طاهر بنشستند» (ص ۱۵۹)، «حسنک پیدا آمد بی‌بند، جبه‌یی داشت خبری‌رنگ با سیاه می‌زد» (ص ۱۹۴).

- وند «تصغیر»: «در راه بوالفتح بستی را دیدم خلقانی پوشیده و مشگکی در گردن و راه بر من بگرفت» (ص ۱۷۹)، «و این بیچارگک می‌آمد و می‌نالید» (ص ۲۱۳)، «یا سبکتگین بدان که آن بخشایش که بر آن آهوی ماده کردی و آن بچگک بدو باز دادی...» (ص ۲۱۳).

- وند «شباخت»: «بازنگریستم مادرِ بچّه [آهو] بود که بر اثر من می‌آمد و غریوی و خواهشکی می‌کرد» (ص ۲۱۳) [خواهشک یعنی خواهش‌گونه و رفتار خواهشمندانه].

مرحوم «فرشیدورد» در مورد پسوند صفت‌ساز و قیدساز «-ک» می‌گوید: «-ک با حفظ معانی اصلی گاهی صفت را تبدیل به قید می‌کند» (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۳۶۹). که این در مورد «خوشک خوشک» و «نرمک نرمک» کاملاً مصداق پیدا می‌کند: «و خوشک‌خوشک می‌می‌خورد و نرمک‌نرمک سماعی و زخمه‌یی و گفتاری می‌شنید» (ص ۳۹۶).

۱۸. «-کار»: پسوند فاعلی است که در ترکیب با اسم معنی، صفت فاعلی از نوع صیغهٔ مبالغه می‌سازد، مانند: کامکار و ستمکار. گاه با آمدن در آخر قید، صفت فاعلی ساخته است: پیشکار. به نظر «محمد معین» پسوند «-کار» دارای دو نقش است: ۱. به اسم معنی ملحق می‌شود و صیغهٔ مبالغه می‌سازد، مانند ستمکار، فراموشکار؛ ۲. به اسم ذات و اسم معنی ملحق می‌شود و صیغهٔ شغل می‌سازد،

از نظر «انوری» وند در این واژه اسم مرکب ساخته است، ولی از نظر «وحیدیان کامیار» اسم مشتق است که از یک تکواژ آزاد و یک وند ساخته شده است، اما علی‌اشرف صادقی در بحث از پسوند «ستان» در واژهٔ شهرستان می‌نویسد: «ظاهراً پسوندِ ستان قیاساً به آن افزوده شده، اما بعدها شهرستان با شهر تفاوت معنی پیدا کرده و شهرستان (و نیز شارستان) به قسمت درونی یک شهر که با بارویی از حومه جدا می‌شده اطلاق شده است» (صادقی، ۱۳۷۱: ۲۲).

۱۶. «-ش»: این پسوند را پسوندِ اسمِ مصدر نامیده و اسم مصدر را نیز چنین تعریف کرده‌اند: «اسمی است مشتق از فعل و دال بر معنی مصدرگونه، مانند دانش» (معین، ۱۳۴۱: ۲۰).

«اکنون اینجا شحنه‌ای می‌گماریم به اندک مایه مردم آزمایش را تا خود از شما چه اثر ظاهر شود» (ص ۵۶)، «و ماندن وی از بهر آرایش روزگار ما بوده است» (ص ۱۶۶)، «مالش‌های وی مرا خوش است» (ص ۱۳۵ و ۱۵۱).

۱۷. «-ک»: پسوند «-ک» که در تاریخ بیهقی بسیار متداول است، در فارسی میانه و دری معانی گوناگونی به کلمه می‌بخشد: گاهی معنای تصغیر، گاه تحبیب و گاه معنای تخصیص و... را افاده می‌کند (برای آگاهی بیشتر ن.ک. خانلری، ۱۳۷۷: ۱۲/۳).

نمونه‌هایی از تاریخ بیهقی برای کاربرد این پسوند:

- وند «تحبیب و تعظیم»: «و برادرش ابوالقاسم نیشابوری سخت استاد و ادیبک بومحمد دوغابادی

۲۱. «-گاه»: پسوند «-گاه» یکی از پسوند‌های زمان و مکان‌ساز زبان فارسی است و با افزوده شدن به اسمی با معنای عینی یا ذهنی، مفهوم «محل انجام کار» را به ترکیب اضافه می‌کند. برای نمونه واژه «خلوتگاه» که ترکیبی از «خلوت (خلوت کردن)+ گاه (محل انجام عمل)» است، معنای «محل خلوت کردن» را منتقل می‌کند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۱۲-۱۱۳). «-گاه» پسوندی اسم‌ساز و فعال است و در تاریخ بیهقی گاه معنی مکان و گاه معنی زمان را می‌رساند: «یک روز گرمگاه در سرای پرده به خرگاه بود به صحرای بُست» (ص ۴۲۴). بیهقی بر همین قیاس برای بیان وضعیت‌های گوناگون چنین ترکیبات جدیدی ساخته است: «لشکر برنشیند آن‌گاه کس بتازیم که از راه مخالفان درآید از طلیعه‌گاه تا گوید که خصمان به جنگ پیش نخواهند آمد که رسول می‌آید». در اینجا نویسنده محل استقرار پیشروان لشکر را با پیوند دادن اسم و پسوند مکانی ساخته است. جایگاه (ص ۴۴)، شکارگاه (ص ۱۲۷)، درگاه (ص ۴۴)، گریزگاه (ص ۳۳۰)، شبانگاه (ص ۶۰) و سحرگاه (ص ۱۸۱) از جمله نمونه‌های کاربرد «-گاه» پسوند مکانی یا زمانی است که در ترکیب با اسم‌ها استعمال شده است و مشتق نمی‌پذیرد.

۲۲. «-گر»: دستورنویسان بر این باورند که «-گر» کاربردهایی همچون ساختن صفت فاعلی، اسم شغل و صفت مبالغه دارد (برای آگاهی بیشتر نک خانلری، ۱۳۵۹: ۱۶۶؛ انوری و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸۸؛ شعار، ۱۳۵۵: ۱۷۳-۱۷۲؛ صادقی، ۱۳۷۰: ۱۳). نمونه‌هایی در تاریخ بیهقی از کاربرد پسوند مذکور:

مانند آتشکار و خدمتکار (معین و نیز ن.ک. دهخدا، ذیل «کار»). از بیهقی است:

«به قلعه موقوف باشد با قوم خویش و ندیمان و اتباع ایشان از خدمتکاران...» (ص ۴۴). «و حکم اوراست در راندنِ منحت و محنت و نمودن انواع کامکاری و قدرت...» (ص ۴۳). «و حصیری هر چند مردی است گزاف‌کار و گزاف‌گوی...» (ص ۱۸۲)

۱۹. «-گار»: برخی از دستورنویسان این پسوند را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ۱. پسوند فاعلی در آخر بُن فعل مثل: آفریدگار، آموزگار؛ ۲. پسوند نسبت در آخر اسم مثل: کامگار، یادگار؛ ۳. پسوند لیاقت در آخر بُن ماضی، مانند: ماندگار (انوری و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۸۶): «بزرگ‌تر گواهی بر این چه می‌گویم کلام آفریدگار است جلُّ جلاله و تقدُّستُ أسماؤه» (ص ۱۱۹)، «ما را یادگاری ده از علم خویش» (ص ۳۲۰)، «بزرگا و بارفتا که کار امارت است، اگر به دست پادشاه کامگار و کاردان محتشم افتد...» (ص ۳۵۹).

۲۰. «-گان»: این پسوند چندان زایا نیست و معنی اصلی آن نسبت است (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۳۴). در آخر اسم می‌آید و آن را به صفت نسبی یا شمارشی بدل می‌کند، مانند: «و این ساقیان ماه‌رویان عالم به نوبت دوگان دوگان می‌آمدند» (ص ۲۶۰) «بیرون هدیه نوروز و مهرگان از هر چیزی و...» (ص ۵۳) «و پسر را باید که به گروگان این جا یله کند» (ص ۲۷۳). «سلطان، طاهر دبیر را گفت حاجب را بگوی که لشکر را بیستگانی تا کدام وقت داده است» (ص ۸۵). بیستگان موجب لشکریان و جیره و ماهیانه نوکران است و «-گان» در این واژه پسوند اسم‌ساز توزیع است (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۹۴).

معدودی از کلمات به کار می‌رود، در حالی که پسوند -گون در حقیقت به اسم می‌چسبد و برای توصیف اسم‌هایی به کار می‌رود که هم‌رنگ پایه هستند. مانند: گندمگون (صورت)، لاله‌گون (مجازاً به معنی قرمز)، گلگون (سرخ‌رنگ) و... (صادقی، ۱۳۷۲: ۲۳). از تاریخ بیهقی است: «شاگردان بددل و بسته‌کار باشند چون استاد شدند و وجیه گشتند کار دیگرگون کنند» (ص ۳۲۲ و ۵۷۶).

۲۴. «-گیر»: این پسوند غالباً در معنای فاعلی (گیرنده) به کار می‌رود: «و این سیل بزرگ مردمان را چندان زیان کرد که در حساب هیچ شمارگیر نیاید» (ص ۲۶۸)، «از تبار مرداویز و وشمگیر کس نمانده است (ص ۳۲۵).

که به ترتیب «شمارگیر» به معنای «محاسب و حساب‌کننده» و در واقع همان «شمارگر» است و «وشمگیر» که نام خاص است. در حقیقت به معنی «گیرنده و صیاد بلدرچین» است و این نام به سبب علاقه شدید و مهارت صاحب نام در گرفتن کُرک و بلدرچین (وشم) بر وی نهاده شده است. پسوند «-گیر» در تاریخ بیهقی گاه به عنوان پسوند زمانی هم به کار رفته است: «و صواب آن است که شبگیر بیاید» (ص ۶۵). «شبگیر» در اینجا به معنای آخر شب و سحرگاهان و پیش از صبح است.

۲۵. «-گین»: به اسم می‌چسبد پسوند آلودگی و دارندگی است و بر مبالغه دلالت می‌کند. موصوف در اینجا دارنده پایه است. کلماتی که «-گین» به آنها ملحق شده معمولاً حالات و عوارض روحی و اخلاقی را می‌رسانند: غمگین، شرمگین و خشمگین (صادقی، ۱۳۷۲: ۲۳). بنابراین، پسوند «-گین» در گذشته صفت‌هایی که با این پسوند ساخته می‌شده‌اند

الف) اسم شغل: گچگر (ص ۱۴۱)، آهنگران (ص ۲۶۷)، ساقی‌گر (ص ۲۶۰)، قاضی‌گر (ص ۳۴۱)، سیمگر (ص ۱۶۲)، کفشگری (ص ۴۹۸).
ب) اسم غیرعامل: توانگر (ص ۲۱۲).

۲۳. «-گونه»: «-گون» یا «-گونه» پسوند شباهت است و غالباً آخر اسم می‌آید و صفت مرکب می‌سازد. ناتل خانلری در تعریف این پسوند می‌گوید: «پسوند «گون» و «گونه» غالباً برای ساختن صفتی که حاکی از رنگ چیزی است به کار می‌رود، و گاهی نیز معنی نوع یا جنس از آن بر می‌آید» (خانلری، ۱۳۷۷: ۲۷/۳). فرشیدورد در کتاب فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی می‌گوید: «پسوندی است مرکب و نیمه‌فعال و صفت‌ساز (گون+ه) که به اسم یا صفت می‌پیوندد» (فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۸۸). گونه، پسوندی مورد توجه بیهقی و بسامد آن در کتاب او به عنوان مشخصه‌ای سبکی، قابل توجه است (یاحقی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۱۲۲/۲). او تنها با پسوند «گونه» بیش از ۲۰ واژه ساخته و در مواردی که می‌خواهد ناتمامی کاری را برساند آن کار را با «گونه» که از ادات تشبیه است، ترکیب می‌کند. مانند: صلح‌گونه، ترگونه، خلق‌گونه، بیگانه‌گونه و... (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۵۴۳/۲)، آرام‌گونه (ص ۳۲۷)، ابله‌گونه (ص ۴۱۱)، بالاگونه (ص ۵۳۷)، بیگاه‌گونه (ص ۶۲۵).

بیهقی گاه «دیگرگونه» را به صورت «دیگرگون» و در معنای تغییر روش و رفتار به کار برده است. «در دیگرگون -گون به معنی شکل و نوع و گونه است و باید آن را صورتی از گونه تلقی کرد. بنابراین، این ترکیب از مقوله کلمات مشتق نیست. این پسوند خاص زبان نوشتاری است و فقط با

«منهیان باز نمودند که بغراخان شماتت کرده بود و شادمانگی نموده» (ص ۱۸۷).

۲۸. «-مند»: پسوند دارندگی و مبالغه است و پس از ترکیب با اسم، صفت می‌سازد: از نمونه‌های بیهقی است: حاجتمند (ص ۹۲)، فره‌مند (ص ۲۱۳) و آرزومند (ص ۳۳۹).

کلمه «اندیشمند» مرکب از «اندیشه» و «-مند» است که پسوند «-ه» از پایان جز اول آن حذف شده است و به هر دو شکل دیده می‌شود: «به ایوان رفت و سخت اندیشه‌مند بود» (ص ۸۰)، «و بازگشتیم سخت اندیشمند و غمناک» (ص ۹۶).

۲۹. «ناک»: پسوند دارندگی (مالکیت) و اتصاف است و بیشتر با پیوستن به اسم و به ندرت به صفت و بُن مضارع، صفت می‌سازد (قریب و دیگران، ۱۳۶۳) و معنی آمیختگی و امتزاج قوی می‌دهد و اصولاً با اسم‌های معنی ترکیب می‌شود (همایون فرخ، ۱۳۶۴) و گاه مفهوم کراهت و ناپسندی دارد، مانند اندوهناک و دردناک، اما این حکم کلی نیست، مانند طربناک و به ندرت با صفت ترکیب می‌شود، مانند درشتناک و بیمارناک (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸/۳؛ مشکور، ۱۳۴۹: ۲۷؛ محتشمی، ۱۳۷۰: ۲۰). مثال از تاریخ بیهقی: «امیرمحمد روزی دو سه چون متحیری و غمناکی می‌بود» (ص ۴۵) و «در غمناک بودن بس فایده نیست» (ص ۴۵).

۳۰. «-نده»: از ماده مضارع با افزودن جزء «-نده» به پایان آن صفت فاعلی ساخته می‌شود. مانند: گوینده یا رونده (برای آگاهی بیشتر ن.ک. خانلری، ۱۳۶۵: ۱۱۰/۲):

«بونصر را بسنده نیست که نیکو بزیسته باشد»

بیشتر بار منفی داشته و بر امور ناپسند و بد دلالت می‌کردند. این پسوند در زبان ادبی فارسی به صورت «-گن» نیز کاربرد داشته است. مانند: شوخگن و غمگن. از بیهقی است: «و این خداوند، کریم است و شرمگین...» (ص ۶۵)، «چه بر وزیر حسنک خشمگین بود» (ص ۸۰).

این پسوند اگر به صورت «-آگین» به کار رود، نشانه آلودگی و نیز مبالغه خواهد بود. مانند: «گوهرآگین» (ص ۳۴۳) و «زهرآگین» (ص ۵۸۸). مورد استثنا کلمه «آبگین» است که دلالت بر داشتن یک شیء طبیعی می‌کند و غالباً همراه با پسوند «-ه» به کار رفته است:

«وزیر بونصر را گفت بسیار خاموش بودی و سخن نگفتی و چون بگفتی، سنگ منجنیق بود که در آبگینه‌خانه انداختی» (ص ۴۵۷).

۲۶. «-لاخ»: «-لاخ» پسوند مکان است و به معنی انبوه و بسیار نیز آمده است و موارد کاربرد فراوانی ندارد: «هر کجا سنگلاخی و یا خارستانی باشد لشکرگاه ما آنجا باشد» (ص ۵۴۶). «و اسبان به مرغزار فرستادند و اشتران سلطانی به دیولاخ‌های رباط کروان بر رسم رفته گسیل کردند» (ص ۳۳۹).

۲۷. «-مان» / «-مانه»: پسوند «-مان» به معدودی از بُن‌های مضارع نیز می‌چسبد و اسم عمل می‌سازد، مانند زایمان. پسوندهای «-مان» و «-مانه» پسوندهای صفت‌سازی هستند که در آخر صفت می‌آیند و بدون تغییر در طبقه دستوری آن، صفت مرکب می‌سازند: «و دیگر بندگان شادمانه شوند و سکونی تمام گیرند...» (ص ۴۵).

از «هماگون» نیز دانسته‌اند (کزازی، ۱۳۸۶: ۲۹۶/۱).
«اگر دستوری باشد تا بگویم که روزی همایون
است» (ص ۷۰).

۳۵. «-وند»: پسوند «-وند» نیز از جمله
وندهای سترون و در فارسی دری مُرده شمرده
می‌شود و تنها در چند کلمه باقی است. مانند:
خویشاوند، خداوند و فولادوند (خانلری، ۱۳۷۷:
۲۴/۳؛ کلباسی، ۱۳۷۱: ۸۳-۸۲):
«و حاسدان و دشمنان دارد و خویشاوند است»
(ص ۸۸).

۳۶. «-ه»: پسوند مصدری «-ه» در فارسی
میان به صورت «-ک» یا «-گ» بوده است. مانند:
رستک و زادگ. اما در فارسی دری صامت آخر آن
ساقط شده و مصوت ماقبل آن که فتحه بوده در زبان
رایج امروز به کسره تبدیل یافته و صفت مفعولی
فعل‌ها از آن ساخته می‌شود که در آنها گاه به تأثیر
واک ماقبل (صامت آوایی یا مصوت) «ت» به «د»
بدل شده است. مانند: گفته، خواسته، دیده و... . اما
قاعده ساقط شدن صامت، مختص آخر کلمه است.
بنابراین، هرگاه با افزودن جزء دیگری مانند «ان»
(نشانه جمع) یا «ی» (نشانه اسم معنی ساخته از
صفت) صامت مذکور در میان کلمه قرار گرفته، بر
جای مانده است. مانند: نشستگان، مردگان، زندگی و
خستگی (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۱۱/۲). موارد کاربرد این
پسوند در کتاب تاریخ بیهقی بدین گونه است:

۱. ساخت صفت مفعولی: «همه لشکر در سلاح
صف کشیده بودند» (ص ۴۴)، «و او مردی پخته و
عاقبت‌نگر است» (ص ۸۵).

۲. در اتصال به ماده مضارع فعل گاه معنی اسم
ابزار از آن بر می‌آید: ماله (از مالیدن)، گیره (از

(ص ۹۲)، «این فصلی خوانم از دنیای فریبنده به یک
دست شکر پاشنده و به دیگر دست زهر گُشنده»
(ص ۳۵۶)، «بخور گوارنده باد» (ص ۴۸۶).

۳۱. «-و»: پسوند اُتصاف و نسبت است و با
اسم ترکیب می‌شود و صفت نسبی می‌سازد. مانند:
هندو (ص ۸۱) و کاکو (ص ۵۲).

۳۲. «-وار»: «-وار» یکی از معروف‌ترین
پسوندهای شباهت فارسی است. آتش‌وار (ص
۱۱۸)، کاهل‌وار (ص ۲۶۷) و بنده‌وار (ص ۴۲۰) از
جمله ترکیباتی است که بیهقی به کار برده و در افاده
معنای شباهت از این پسوند بهره برده است.

۳۳. «-ور»: «پسوند «اُور» یا «ور» که در
فارسی میان به صورت «uwar» یا «war» آمده و از
ماده پارسی باستان «-barel» به معنی «برداشتن»
مشتق شده است با اسم معنی ترکیب می‌شود و
مفهوم مالکیت و نیز دارندگی را می‌رساند. در فارسی
دری نیز این پسوند هم به صورت «-ور» و هم به
صورت «-اُور» وجود داشته است. مانند: رنجور،
مزدور، گنجور، دستور، و... (خانلری، ۱۳۶۵:
۲۴/۱-۲۵؛ انوری و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۹۰).

«و ندیمان خاص او را دستوری بود...» (ص
۴۵). دستوری به معنای اجازه و رخصت است و
«-ی» در این واژه «-ی» معلوم است نه مجهول
(نکره) یا وحدت (یا حقی و دیگران، ۱۳۸۸: ۸۴۸/۲).

۳۴. «-یون» «-یون» به معنای شباهت که در
واژه‌هایی چون «همایون» و «زریون» دیده می‌شود،
یک وند سترون است (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۳۷).
«همایون» ریختی پساوندی است از «همای» مرغ
سعادت و نیکبختی، اما پساوند آن «-ون» کاربردی
شگرف و بی‌پیشینه است و آن را «همایان» و ریختی

که یکی اسم‌ساز است. مانند: بدی، تاریکی و دیگری
 صفت‌ساز پارسی، نامی (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۱۶).
 «-ی» در کلماتی مانند خوبی، مردی و غیره بی‌شک
 پسوند اسم معنی (یا حاصل مصدر) است و به انواع
 مختلف کلمه از صفت و حروف اضافه (مانند
 چونی) و وابسته‌های پرسشی (مانند چگونه) و ...
 ملحق می‌شود. در فارسی معاصر در موارد متعددی
 برای ساختن کلماتی که می‌توان آنها را اسم عمل^۱
 نامید، به کار می‌رود. مانند ماشین‌سازی، از سرگیری
 و... . این اسم‌ها را اسم فعل نیز می‌توان نامید»
 (صادقی، ۱۳۷۰: ۷-۸، کشانی، ۱۳۷۱: ۱۴ و نیز
 معین، ۱۳۴۱: ۹۵). در ساخت اسم ابزار نیز گاه از
 این پسوند استفاده می‌شود. مانند: بستنی‌خوری،
 سالادخوری و اکثر مثال‌های بیهقی در استفاده
 از این پسوند، ترکیب‌های مصدری است. این
 ترکیب‌ها در تاریخ بیهقی از سه جزء ساخته شده‌اند
 که بیشتر آنها هم در اصل صفت‌های فاعلی مرکب
 مرخمی هستند که «یای» مصدری به آنها افزوده شده
 است؛ بدین معنی که «کلمه غیربسیطی که از این
 فرآیند حاصل می‌شود، خود می‌تواند در ساخت
 کلمه غیربسیط دیگر پایه قرار گیرد» (کلباسی، ۱۳۷۱:
 ۳۶؛ فرشیدورد، ۱۳۸۶: ۴۷۲-۴۷۱). در مواردی هم
 که فعل به پسوند «-ه» مختوم است و پسوند «-ی»
 می‌پذیرد صامت «-ه» به «گ» تبدیل می‌شود. مانند:
 «از بهر بزرگ‌زادگی تو که دست تنگ شده‌ای» (ص
 ۷۲)، «فسادی انگیزد و آبریختگی باشد» (ص
 ۲۸۸). «آبریختگی» در معنای «آبروریزی» است که
 از شمار اسم‌های «مشتق-مرکب» محسوب می‌شود.

گرفتن) خوره (از خوردن). همچنین با اضافه شدن
 به اسم نیز اسم ابزار می‌سازد:

«سه‌پایه‌ها برزدند و سرها را بر آن نهادند» (ص
 ۷۲) و «و بسیار شمع و مشعله افروخته» (ص ۲۵۷).
 ۳. گاهی به آخر اعداد افزوده می‌شود تا بر
 واحدی دلالت کند که شامل آن تعداد از افراد است.
 مانند: پنجه، هفته، دهه، چله، سده، هزاره:

«تو را یک هفته به بلخ بیاورد که از هر
 جنسی مردم به بلخ مانده است...» (ص ۲۵۳).

۴. به آخر معدودی که با عدد همراه است
 افزوده می‌شود و صفت یا قید (غالباً قید زمان)
 می‌سازد. مانند: یکرویه، یکسره، پنج‌روزه (خانلری،
 ۱۳۶۵: ۱۲/۳-۱۳). «کارها یکرویه شد...» (ص ۴۴)،
 «خراج دوساله بفرستد» (ص ۹۴).

۵. به صورت وند تشبیه به اندام‌ها اضافه
 می‌شود (شریعت، ۱۳۸۴: ۴۲۸):

«هر چند خوارزمشاه، کدخدایش را با بُنه و
 ساقه قوی ایستانیده بود» (ص ۳۳۰). بُنه به معنای
 مؤخره و عقب و ریشه لشکر و ساقه در حکم
 موکب و دنباله لشکر است که از عقب پیشروان
 لشکر حرکت می‌کند.

این پسوند به معدودی از کلمات و گروه‌های
 اسمی مفید معنی زمان که به صورت قید به کار
 می‌روند، می‌چسبد و قید مختص می‌سازد (صادقی،
 ۱۳۷۲: ۱۴):

«بسیار جهد کرده بود تا بیست‌روزه علف
 توانست ساخت» (ص ۵۷۱).

۳۷. «-ی»: «-ی» از زیاترین و پرکاربردترین
 وندهای فارسی است و امروزه در معانی فراوانی به
 کار می‌رود. سابقه آن به دو وند متفاوت بر می‌گردد

۴. پسوند نسبت مکان یا منطقه و قوم: ششتری و سپاهانی و ترکی (ص ۳۹۵).
۳۸. «-یت»: این پسوند از زبان عربی گرفته شده است و گاه در واژه‌های فارسی به کار می‌رود و اسم و اسم مصدر می‌سازد. مانند انانیت و روحانیت (انوری و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۹۴). همچنین بسیاری از کلماتی که این پسوند به آنها ملحق می‌شود، صفت‌های نسبی مختوم به «-ی» هستند. مانند: عصبانی عصبانیت:
- «رضا را سخت کراهیت آمد» (ص ۱۵۷) و از این قبیل است: جمعیت و حمیت (ص ۱۲۶-۱۲۵).
۳۹. «-یر»: (İr=)، پسوند نسبت و اتصال (شریعت، ۱۳۸۴: ۴۲۴) و جزو وندهای سترون است (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۲۲). دربارهٔ پسوند دو واژه «دلیر» و «دبیر» گفته‌اند که کلمهٔ «دلیر» شاید مخفف «دلپور» باشد که در زبان پهلوی به این صورت در مقابل «دلاور» آمده و در بعضی از متون فارسی دری نیز به کار رفته است (خانلری، ۱۳۶۵: ۳۵/۳): «و طوسیان چون بر آن جمله دیدند، دلیرتر در می‌آمدند» (ص ۵۷۶).
- واژهٔ «دبیر» شکل تغییر یافتهٔ «دپور» است، از زبان پهلوی (خطیب‌رهبر، ۱۳۸۸: ۳۴۸/۲) و مرکب است از «دپی» به معنی خط که در فارسی دری «پ» تبدیل به «ب» شده است و «ور» پسوند صفت فاعلی که تخفیف یافته است (بهار، ۱۳۷۰: ۶۳۸/۲). به سبب اشتغال بیهقی در شغل دبیری این واژه در اثر او بسیار کاربرد دارد:
- «و بوسهل زوزنی و طاهر دبیر و عراقی دبیر ایستاده...» (ص ۸۵).
- این ساختار از اسم، از دو یا چند تکواژ آزاد به علاوهٔ یک یا چند وند شکل می‌گیرد.
- نمونهٔ پسوند «-ی» حاصل مصدر: «و بر سبیل خوبی به مرو فرستد» (ص ۱۵۶). «تا شرّ آن مفسدان به پیروزی خدای عزّ و جلّ کفایت کردندی» (ص ۵۸).
- گاه «یا ی مصدری» به پسوند «-ن» مصدری اضافه می‌شود و صفت نسبی لیاقت می‌سازد. مانند: «گفتنی» (ص ۵۵)، «رفتنی» (ص ۵۶) و «دادنی» (ص ۶۰).
- یکی دیگر از نقش‌های منسوب به پسوند اسم‌ساز «-ی» «یای نسبت» است که تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۷: ۸۴ و ۱۲۵). این پسوند، رسانندهٔ تعلق به شخص یا طبقه یا صنف یا اعتقاد و اختصاص به چیزی داشتن و یا زمان و مکان و یا شغل است. در چنین مواردی پایه، نام شخص خاص (محمودی)، صنف (بازاری)، مذهب (حنبلی)، زمان (زمستانی)، مکان (بلخی) یا شغل (آهنگری) است و گاه موصوف اختصاص به پایهٔ صفت دارد، مانند جنگی یا ورزشی و... نمونه‌هایی از تاریخ بیهقی:
۱. پسوند نسبت شخص یا خاندان: میکاییلیان (ص ۷۰)، محمودیان و مسعودیان (ص ۸۳) و برمکیان (ص ۲۰۳).
۲. پسوند نسبت شغل و صنف یا طبقه و سِمَت: بوقیان (ص ۴۶)، نوبتیان و لشکریان... (ص ۶۵) و حصاریان (ص ۵۲۷).
۳. پسوند نسبت مذهبی و اعتقادی: قرمطی (ص ۱۹۳).

۱. «بِ فعلی»: «بِ» در فارسی دری دوره نخستین، جزء صرفی بوده است که بر سر صیغه‌های فعل مضارع (اخباری- التزامی) و ماضی و صیغه‌های وجه امری در می‌آمد و در فارسی امروز نشانه مضارع التزامی و وجه امری است، اما اینکه آن را در ردیف پیشوندهای فعل آورده‌اند از آن روست که در برخی از فعل‌های فارسی مفهوم خاصی به کلمه می‌بخشد و آن را از فعل ساده متمایز می‌کند» (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۲۱/۲-۱۲۰). مانند «بشدن» که در معنی سپری شدن و گذشتن است و در عبارت زیر از تاریخ بیهقی در معنی زوال به کار رفته است: «...تا خراسان به حقیقت در سر درازدستی وی بشد» (ص ۴۱۲).

و نیز در بیان دور شدن از نقطه‌ای بدون تعیین مقصد به کار رفته است: «و مردی معتمد را... نامزد کرد تا با معتمد مأمون بشد» (ص ۱۴۱).
در خور ذکر است آنجا که به معنی صریح رفتن باشد و مقصد ذکر شود، بدون این پیشوند می‌آید. مانند:

«و بر قلعت رفتند و پیش امیرمحمد شدند» (ص ۱۰) «و این دو ندیم نزدیک این دو سالار شدند» (ص ۲۲۶).

۲. «بِ اسمی»: این پیشوند بر سر اسم در می‌آید و قید یا صفت می‌سازد: «آنچه از شرایط بندگی و فرمان برداری واجب کرد، بتمامی به جا آوردند...» (ص ۴۵). «سه روز تعزیتی ملکانه برسم داشته آمد» (ص ۵۲).

۳. «با-»: پیشوند «با-» علامت دارندگی و مالکیت است و بیهقی هنگامی که می‌خواهد صفتی

۴۰. «-ین» / «-ینه» پسوند «-ین» پسوند نسبت است و گاه با اسم و صفت ترکیب می‌شود و صفت نسبی می‌سازد مانند: آهنین و برین و پسین. این پسوند غالباً صفتی می‌سازد که ماده و جنس چیزی را بیان می‌کند یا به قید زمان و قید مقدار می‌پیوندد (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۶/۳). در تاریخ بیهقی برای بیان مفاهیم ذیل آمده است:

۱. نشان‌دهنده جنس: چوبین (ص ۳۵۶)، زرین و عنبرین‌ها و کافورین‌ها (ص ۳۴۲).

۲. نشان‌دهنده جنسیت و ماده: «از تبار مردآویز و وشمگیر کس نمانده است نرینه که ملک بدو توان داد» (ص ۳۲۵).

۳. نشان‌دهنده زمان یا مقدار: «نزدیک نماز پیشین حسن فرمود» (ص ۷۲).

پسوند «-ینه» گاه با اسم، صفت یا قید ترکیب می‌شود و صفت نسبی می‌سازد. مانند: زرینه و سیمینه (ص ۳۹۰).

و گاه پسوند زمانی است: روزینه (ص ۵۵۶)، دیرینه (ص ۵۱۴) و پارینه‌سال (ص ۲۰۶).

بررسی پیشوند

پیشوندها در زبان فارسی عبارت‌اند از: «ب بر، در، اندر، باز، وا، فرا، فراز، فرو، فرود» (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۲۰/۲). بیهقی با هنرمندی تمام توانسته است افزون بر استفاده از پیشوندهای ذکر شده، پیشوندهای نوینی ابداع نموده، ترکیبات زیبا و سحرانگیزی بیافریند. به عنوان مثال با استفاده از پیشوندهای غریب «شبه»، «فراخ» و «نیم» ترکیباتی را آفریده است که امروزه زبانزد پژوهندگان ادب فارسی است:

معنای نفی به واژه می‌بخشد: و مرد بی‌عیب نباشد (ص ۱۷۴)، امیر یوسف مردی بود سخت بی‌غائله و دُم هیچ فساد و فتنه نگرفتی (ص ۲۵۵).

بی‌تدبیری و بی‌سالاری (ص ۶۰۱)، بی‌حرمت (ص ۶۴)، بی‌قراری (ص ۱۸۷)، بی‌منازع (ص ۲۵۵)، بی‌رنج (ص ۲۵۵)، بی‌وفایی (ص ۲۵۸)، بی‌متها (ص ۲۶۶)، بی‌اندام (ص ۲۶۷)، بی‌سالاری (ص ۲۷۲)، بی‌حشمت (ص ۳۱۹)، بی‌منازع (ص ۳۲۳)، بی‌رسمی (ص ۴۲۹)، بی‌دست و پای (ص ۴۵۷)، بی‌ادبی (ص ۴۵۸)، بیراه (ص ۵۱۷)، بی‌علم (ص ۵۲۵)، بی‌وقوف (ص ۵۴۵) و بی‌بینه (ص ۵۵۴) شماری از نمونه‌های بسیار کاربرد این پیشوند در کتاب مذکور است.

۷. «در-»: پیشوند «اندر» به کلی متروک است و صورت جدیدتر آن «در» به معنی «داخل» و «اندرون» نیز متداول نیست، اما در بعضی موارد به معنی مخالف آن یعنی «بیرون» به کار می‌رود. مانند: «دررفت» که به معنای داخل شدن بوده و اکنون به معنی دور شدن و فرار کردن است (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸۷/۲). در کلام بیهقی «در رفت» به معنی داخل شد آمده است: «بار یافت و دررفت و سخن تمام یک‌لخت‌وار ترکانه بگفت» (ص ۵۸۰). و گاه به جهت تأکید در برسر صفت مفعولی یا فعل آمده است: «و دو دختر بود امیر یوسف را یکی بزرگ شده و در رسیده و یکی خُرد و در نارسیده. و نیز نمونه‌های دیگر: در آمد (ص ۴۹)، دریازید (ص ۱۳۶)، درشوریم (ص ۱۵۱)، درر بود (ص ۲۶۷)، در رسیدند (ص ۴۵۹) و در پریدند (ص ۵۹۷).

۸. «دُش-»: پیشوند «دُش-» یا «دُژ-» به معنی

را به نحو برجسته‌ای نشان دهد، این پیشوند را به کار می‌گیرد: «مردی بادندان آمد» (ص ۲۷۵)، «درشت‌سخن و باصفا» (ص ۴۵۷) و یا هنگامی که می‌خواهد بزرگی و عظمت کاری را بیان کند: «و کاری بانام رفت» (ص ۴۵)، «و ما ولایتی دور سخت بانام بگشاده بودیم» (ص ۴۷).

۴. «باز-»: «باز-» پیشوندی است که معنی «دوباره» و «از نو» و تکرار را می‌رساند و یا معنی کلمه را مؤکد می‌کند (انوری و دیگران، ۱۳۷۴: ۲۷۳). از بیهقی است: «و چون عبدوس به لشکرگاه بازرسید و حال‌ها باز راند» (ص ۱۰۷).

«بوسهل حقیقت به امیر ... باز گفت و املاک ایشان باز دادند» (ص ۴۱).
«نماز دیگر را باز آید تا پیغام‌ها بگزارید و حال‌ها باز نمایید» (ص ۷۸).

۵. «بر-»: پیشوند «بر-» در واقع حرف اضافه‌ای به معنی بالا و روی چیزی است و به عنوان پیشوند فعل نیز مفهوم میل از پایین به بالا را به فعل می‌افزاید (خانلری، ۱۳۶۵: ۴۴/۳). این پیشوند که در فعل‌های پیشوندی متعددی مانند «بر آمدن» (طلوع کردن)، «بر شدن» (بالا رفتن)، «بر کردن» (بالا بردن)، «برنشستن» (سوار شدن) به کار می‌رفت، امروزه کاربرد ندارد و تنها در بعضی فعل‌ها مانند «برداشتن» و «برجستن» متداول است (همان: ۱۸۷/۲).

«نامه‌ها برخواند، برنشست و به صحرا آمد...» (ص ۴۷). «صندوق‌ها برگشادند و خلعت‌ها بر آوردند» (ص ۷۷).

۶. «بی-»: پیشوند «بی-» بر سر اسم می‌آید و

(ص ۱۶۲)، «فرود آیند» (ص ۴۷) و جز اینها. این پیشوند با حذف صامت آخر، به صورت «فرو» غالباً به فعل‌هایی که واك نخستین آنها صامت است می‌پیوندد و در ریشه و مفهوم با «فرود» یکسان است و گمان می‌رود که پیشوند «فرو-» صورت تخفیف‌یافته و تازه‌تری از پیشوند «فرود» باشد: «و کوس روین که بر جمآزگان بود فرو کوفتند» (ص ۵۶۸)، «به هیچ حال این دیار مهمل فرونگذاریم» (ص ۱۶) و «امیر رضی الله عنه تثبٹ فرونشاند» (ص ۴۵).

۱۱. «نا-»: در زبان فارسی از پیشوندهای نفی است و برای افادۀ دو مفهوم نفی و تضاد به کار می‌رود و معمولاً به کلماتی که صفتی منفی را بیان می‌کنند، متصل نمی‌شود. به طور مثال کلماتی از قبیل ناغمگین یا ناخسیس در زبان به کار نمی‌رود، اما کلمات ناشاد یا نامهربان رایج است (شریعت، ۱۳۸۴: ۹۰ - ۸۶). این پیشوند که در تاریخ بیهقی بسیار کاربرد دارد، گاهی به اسم افزوده می‌شود و صفت می‌سازد: ناکام، نافرجم، نافرمان، اما این نوع ساخت دیگر رایج نیست و کلیۀ مواردی که در زبان یافت می‌شود، صورت‌های واژگانی شده‌اند. پیشوند نا- را همچنین می‌توان به صفت مرکب ساخته شده از بن فعل و یک اسم افزود. در این صورت، نا- بر سر بن فعل درمی‌آید: شکست‌ناپذیر، حق‌ناشناس و وقت‌ناشناس. به جای دو کلمۀ اخیر می‌توان گفت حق‌ناشناس یا وقت‌ناشناس. یعنی در فارسی امروزی گاه می‌توان از دو وند ن- و نا- به جای هم استفاده کرد و در این صورت، تفاوت کاربرد یا سبک ایجاد می‌شود (شفاق، ۱۳۸۱: ۹۵-۹۴). از تاریخ بیهقی است:

بد و زشت و ناپسند است. مانند: دُشمن، دُزخیم، دُشنام و دُزآگاه (خانلری، ۱۳۷۷: ۳۹/۳). این پیشوند جزء وندهای مُرده و غیرفَعَال (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۵۴) و وندی سترون است و واژه‌های مرکب با «دش» امروزه بسیط محسوب می‌گردند (کلباسی، ۱۳۷۱: ۹۳).

«استخفاف چنین قوم کشیدن دشوار است» (ص ۱۷۶) و نیز دشخوار (ص ۴۶۴) و دشنام (ص ۵۶۸).

۹. «فرا-» / «فراز-»: در نوشته‌های معاصران و در گفتار فارسی‌زبانان امروز پیشوند «فراز» در ساختمان هیچ فعلی به کار نمی‌آید (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸۶/۲). در زبان پهلوی و فارسی دری غالباً پیشوند فعل است و گاهی نیز به صورت صفت و قید استعمال می‌شود. در دورۀ نخستین فارسی دری فعل‌هایی که با این پیشوند ساخته می‌شود، فراوان است (همان: ۴۴/۳). «سه روز کار می‌ساختند و مردم فراز می‌آوردند» (ص ۴۱). «محمودیان حیلت می‌ساختند و کسان را فراز می‌کردند» (ص ۱۳۴).

۱۰. «فرو-» = «فرود-»: فرود در زبان جاری امروز منسوخ است و تنها گاهی در زبان ادبی به کار می‌رود، اما صورت دیگر آن «فرو» هنوز در بعضی فعل‌ها مانند «فرورفت» و «فرونشت» و... متداول است (خانلری، ۱۳۶۵: ۱۸۷/۲). «فرود-» مفهوم حرکت از بالا به پایین را در بر دارد و در پهلوی و فارسی دری هم به صورت حرف اضافه و قید و هم مانند پیشوند فعل به کار می‌رفته است (همان: ۴۵/۳): «باز گرد و فرود آی تا بیاسایی» (ص ۸۵) و نیز: «فرود آورد» (ص ۱۹۸)، «فرود نهاد»

اصطلاحات نو بوده و خود این دو عامل هم به عواملی همچون «وندها» نیازمند هستند. بنابراین، با بررسی ساخت واژه‌های اشتقاقی و ترکیبات متنوع موجود در کتاب تاریخ بیهقی و تجزیه و تحلیل این واژگان و نیز بررسی وندهای به کار گرفته شده در این ساخت‌ها پی می‌بریم که بیهقی با دقت و ظرافت تمام از امکانات زبانی خصوصاً پسوندها و پیشوندها در ساخت واژگان اشتقاقی و ترکیبات بهره جسته است. بیهقی در دقت و ظرافت و به‌گزینی واژه‌ها تا جایی پیش رفته که خود توانسته است ترکیب‌هایی را براساس ذهن خلاق خود خلق کند که در اوج زیبایی، رسایی و شیوایی‌اند. با وجود این با توجه به اینکه این کتاب در قرن پنجم هجری نگارش یافته است، ما با برخی وندهای مُرده، سترون و نیمه‌فعال نیز در ترکیبات کتاب روبه‌رو هستیم.

منابع

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴). ریشه‌شناسی (اتیمولوژی). تهران: ققنوس.
 ابومحبوب، احمد (۱۳۷۶). کالبدشناسی نثر. ترجمه و اقتباس از اثر مارجوری بولتن. تهران: زیتون.
 احمدی‌گیوی، حسن (۱۳۸۰). دستور تاریخی فعل. ۲ جلدی. تهران: قطره.
 ارژنگ، غلامرضا (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی امروز. چاپ پنجم. تهران: قطره.
 انوری، حسن؛ احمدی‌گیوی، حسن (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی (۱). ویرایش دوم. چاپ بیست و هفتم. تهران: فاطمی.

«والحق نه نازیبا بود در کار» (ص ۸۹) و چنین است: ناجوانمرد (ص ۹۴) و ناخوش (ص ۹۲). همچنین نمونه‌های دیگر از کاربرد پیشوند مذکور در این کتاب عبارت است از: نابوده (ص ۱۱۹)، ناستوده (ص ۱۲۸ و ۱۸۰)، نادانستن (ص ۱۶۲)، ناخویشتن‌شناسی (ص ۱۷۷)، ناداده (ص ۱۸۹)، ناتمامی (ص ۱۹۵)، ناشیرین (ص ۱۹۷) شوی ناکرده (ص ۲۴۰)، نافتاده (ص ۲۶۴)، ناملایم (ص ۳۱۱)، کارنایدگان (ص ۳۱۵)، نارسیده (ص ۳۲۵)، ناشکیبایی (ص ۳۲۱)، نامساعدی (ص ۴۵۷)، نااندیشیده و نابیوسان (ص ۴۶۰)، ناهموار (ص ۴۹۶)، نازده (ص ۵۴۶).

۱۲. «هم-»: پیشوند «هم-» بیان‌کنندهٔ همراهی و در کنار کسی یا چیزی بودن است:
 «خود فرانستاند و همداستان نباشد...» (ص ۴۴).
 «همپستی و یکدلی و موافقت می‌باید میان هر دو برادر» (ص ۱۰۳).

بحث و نتیجه‌گیری

استفاده از «وندها» به زبان پویایی می‌بخشد و یکی از دلایل استواری و فخامت نوشته‌های نثرنویسان قرن‌های پنجم و ششم هجری نیز می‌تواند به دلیل استفادهٔ بسیار و مناسب از پسوند و پیشوند باشد. در تاریخ بیهقی وفور «وندها»، دستیابی به معنای مدنظر کلام و لحن متناسب آن را آسان‌تر کرده است. بیهقی پسوندها و پیشوندهای زبان فارسی را به زیبایی به کار گرفته و به ایجاز و زیبایی و رسایی کلام کمک فراوانی کرده است. «اشتقاق»^{۱۱} و «ترکیب» دو عامل اصلی در ایجاد واژه‌ها و

- صادقی، علی‌اشرف (خرداد و تیر ۱۳۷۰). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱)». *مجله نشر دانش*، شماره ۶۴، صص ۱۸-۱۲.
- _____ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۱). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۴)». *مجله نشر دانش*، شماره ۶۹، صص ۲۱-۲۵.
- _____ (مهر و آبان ۱۳۷۱). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۷)». *مجله نشر دانش*، شماره ۷۲، صص ۲۳-۱۹.
- _____ (مرداد و شهریور ۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱۱)». *مجله نشر دانش*، شماره ۷۷، صص ۲۵-۲۱.
- _____ (آذر، دی، بهمن و اسفند ۱۳۷۲). «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱۲)». *مجله نشر دانش*، شماره‌های ۷۹ و ۸۰، صص ۱۵-۱۲.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات ایران*. جلد اول. چاپ دهم. تهران: ققنوس.
- صمصامی، سیدمحمد (۱۳۴۶). *پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*. چاپ اول. اصفهان: مشعل.
- عوفی، محمد (۱۳۵۳). *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات*. به کوشش امیربانو مصفا و مظاهر مصفا. تهران: بی‌جا.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۹). *ترکیب و اشتقاقی زبان فارسی*. جلد اول. تهران: زوآر.
- _____ (۱۳۸۲). *دستور مفصل امروز بر پایه زبان‌شناسی جدید*. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۷۴). *دستور زبان فارسی (۲)*. چاپ دوازدهم. تهران: فاطمی.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰). *سبک‌شناسی*. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. ۳ جلد، چاپ سیزدهم. تهران: مهتاب.
- _____ (۱۳۸۳). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. به اهتمام محمدجعفر یاحقی. چاپ چهارم. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جهان‌دیده، سینا (۱۳۷۹). *متن در غیاب استعاره: بررسی ابعاد و زیباشناسی تاریخ بیهقی*. رشت: چوبک.
- خانلری، پرویزناتل (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*. ۳ جلد. تهران: نشر نو.
- _____ (۱۳۵۹). *دستور زبان فارسی (با تجدید نظر)*. چاپ چهارم. تهران: توس.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. زیر نظر سیدجعفر شهیدی و محمد معین. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رضایی، حدائق و عادل، رفیعی (بهار ۱۳۹۵). «بررسی شبکه معنایی پسوند مکان‌ساز «-گاه» با رویکردی شناختی». *فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء (س)*، سال هشتم، شماره ۱۸، صص ۱۲۳-۱۰۷.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. چاپ هشتم. تهران: اساطیر.
- شعار، جعفر (۱۳۵۵). *پژوهشی در دستور فارسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلّم.

- معین، محمد (۱۳۴۱). *اسم مصدر-حاصل مصدر*. چاپ دوم. تهران: ابن سینا.
- _____ (۱۳۶۰). *فرهنگ فارسی*. جلد چهارم. تهران: امیرکبیر.
- میردیلمی، ضیا (۱۳۷۳). *تاریخ کتول: شامل تاریخچه و اسناد تاریخی منطقه علی‌آباد کتول گرگان (استرآباد)*. چاپ بهمن. فاضل‌آباد کتول: مؤلف.
- ناظمی، حسن (۱۳۳۹). *دستور نو یا راهنمای تجزیه و ترکیب جمله‌های فارسی*. چاپ پانزدهم. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- نفیسی، سعید (بهمن ۱۳۱۴). «تبعات تاریخی: آثار گمشده ابوالفضل بیهقی (۴)». *مجله مهر*. سال سوم. شماره ۹ (پیاپی ۳۳). صص ۹۱۳-۹۰۵.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی* (۱). چاپ یازدهم. تهران: سمت.
- همایون فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴). *دستور جامع زبان فارسی* (هفت جلد در یک مجلد). به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ. چاپ دوم. تهران: مطبوعات علی‌اکبر علمی.
- _____ (۱۳۳۹). *دستور جامع زبان فارسی*. تهران: مطبوعات علی‌اکبر علمی.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *یادنامه ابوالفضل بیهقی*. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- یاحقی، محمدجعفر؛ سیدی، مهدی (۱۳۸۹). *تصحیح تاریخ بیهقی*. تهران: سخن.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۶). *دیدار با اهل قلم*. ۲ جلد. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ (۱۳۸۶). *فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی: همراه گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی*. چاپ اول. تهران: زوار.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران: بعد از اسلام تا پایان تیموریان*. به کوشش عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قریب، عبدالعظیم؛ بهار، محمدتقی؛ فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ همایی، سیدجلال‌الدین؛ رشید یاسمی، غلامرضا (۱۳۶۳). *دستور زبان فارسی پنج استاد*. تهران: کتابفروشی مرکزی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۶). *نامه باستان*. چاپ ششم. تهران: سمت.
- کشانی، خسرو (۱۳۷۱). *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- گلی‌زاده، پروین و گورویی، رضا (زمستان ۱۳۹۱). «تحلیل سبک‌شناسی تاریخ بیهقی بر مبنای ترکیبات اشتقاقی». *فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی* (بهار ادب). سال پنجم. شماره ۴ (پیاپی ۱۸). صص ۲۹۲-۲۷۵.
- محتشمی، بهمن (۱۳۷۰). *دستور کامل زبان فارسی*. تهران: اشراقی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۹). *دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی*. تهران: شرق.

